

تراژدی سیاوش

دکتر نسربین بازگیر

دبیر دبیرستان‌های استان گلستان - گرگان

چکیده

روان‌شناسان و روان‌کاوان معاصر برای نجات انسان از دغدغه‌های روانی بسیار کوشیده‌اند. بررسی اسطوره‌ها در شناسایی ژرفای روان بشر امروز بسیار اهمیت دارد. از طرفی، زیرساخت برخی نظریه‌های نوین روان‌شناسی را در اسطوره‌ها و به‌ویژه تراژدی‌های ایرانی می‌توان یافت. در تراژدی سیاوش، گرسبوز گرفتار اهریمن درون است و به تنها چیزی که می‌اندیشد کشتن سیاوش است. نابودی سیاوش انگیزه زنده بودن اوست و در پایان مسبب اصلی ایجاد تراژدی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: تراژدی، سیاوش، افراسیاب، گرسبوز

مقدمه

تراژدی بی‌آنکه در صدد باوراندن اجباری باشد، می‌تواند احساس را طوری درگیر کند که در نهایت، مخاطب به طرف اخلاق متمایل شود و از آنچه ضد اخلاق است، گریزان گردد. گویا فردوسی هم با توجه به تأثیرپذیری مردم از گذشته و اسطوره‌ها، حماسه‌ها و تراژدی‌ها، به این امر مهم روی آورده است. در واقع، با جمع تضادها در داستان‌ها به‌ویژه در تراژدی ایرج و سیاوش، مخاطب را بر آن می‌دارد که از خود بی‌رسد در کدام طبقه از شخصیت‌های اخلاقی قرار دارد، راه درست را بیابد و تلاش کند خود را از آنچه مایه تباهی است، دور سازد و با تقویت «راستی» در درون خود به دنبال رسیدن به دنیای برتر باشد.

سیاوش را بلندترین قسمت شاهنامه می‌داند و سیاوش را نماینده صلح معرفی می‌کند.

تحلیلی بر تراژدی سیاوش

سیاوش در عصر خود نماد انسانی است که به آگاهی رسیده است. اصلی‌ترین عاملی که پهلوان جوان را به سوی پذیرفتن فرماندهی جنگ با افراسیاب می‌کشاند، آگاهی او نسبت به دوری از ننگ و خواری است که مساوی با حفاظت از نام و آبرو می‌باشد؛ چنان‌که بعد از کسب اجازه برای فرماندهی جنگ می‌گوید:

وزان ننگ و خواری، به جنگ آمدم
خرامان، به جنگ نهنگ آدم

(خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۱۱۹۵/۲)

آنچه بیش از هر چیز دیگر درباره سیاوش قابل تأمل است، پابندی او به نام است که بزرگ‌ترین ارزش پهلوانی به حساب می‌آید؛ همان‌گونه که در بیت بالا دلیل رفتن شاه ایران به توران را برون‌رفت از ننگ و خواری ذکر می‌کند. اکثر پژوهندگان داستان سیاوش به تمام ویژگی‌های این پهلوان، از جمله تعهد و پابندی به اخلاق و پیمان، اشاره کرده‌اند اما اصلی‌ترین ویژگی او که نشان واقعی پهلوانی است، از دید پنهان مانده است. سیاوش در کودکی از دربار پدر دور می‌شود و زمانی که برمی‌گردد، تنها یک شاهزاده جوان و زیبا نیست؛ پهلوانی دست‌پرورده رستم است و این تربیت چنان در وجودش آشکار است که

در شاهنامه، رفتار قهرمانانی با شخصیت مثبت، همچون سیاوش، به‌عنوان افرادی که در روزگار خود به نوعی رفتار هوشیارانه و کمال‌گرایانه انسانی رسیده‌اند، در برابر شخصیت منفی افرادی مانند افراسیاب و گرسبوز که رفتارهای پرخاشگرانه و ناهنجار دارند، شاهنامه حکیم فردوسی را یکی از کهن‌ترین فراورده‌های فرهنگی و تاریخی بشر و آینه رفتارهای متضاد انسانی ساخته است.

پیشینه پژوهش

شاهرخ مسکوب در کتاب «سوغ سیاوش» و میرجلال‌الدین کزازی در جلد سوم «نامه باستان» تراژدی سیاوش را شرح و تحلیل کرده‌اند. محمدعلی اسلامی ندوشن نیز در مقاله‌ای از زبان راسین، شخصیت سودابه و فدر و سیاوش و هیپولیت را مقایسه نموده است. محبوبه پاک‌نیا در کتاب «رودابه و سودابه» شخصیت زنان شاهنامه را بررسی می‌کند و خجسته کیا در کتاب «آفرین سیاوش» درباره عدم مطابقت شخصیت سیاوش و آدونیس سخن می‌گوید.

از جمله پژوهشگران روس و تاجیک که مطالعاتی در زمینه شخصیت‌های شاهنامه از جمله سیاوش داشته‌اند، می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

ی. ا. برتلس، ر. گ. خاکرابو، ش. حسین‌زاده، و. و. برتلد، آی. ا. آربلی، باباجان غفورف، ا. ا. استاریکف، آی. سی. برگینسکی داستان



انسانی را تجسم نموده، انعکاس برجسته رفتار و کردار غیربشری انسانی است که مرادش از زندگی تنها کامرانی و کامجویی است» (اسراف، ۲۰۰۵: ۸۳).

در این میان، شخصیت ناپایدار و متزلزل افراسیاب تحت تأثیر گرسبوز عامل فرعی دوم در ایجاد تراژدی است. او که ورودش با یورش به مناطق تحت نفوذ ایران آغاز می‌شود، دچار دگرگونی‌های غیرمنتظره است؛ چنان که بعد از خواب هولناک خود می‌گوید:

مرا سیر شد دل ز جنگ و بدی
همی جست خواهم ره ایزدی
به جای جهان جستن و کارزار
مبادم به جز آشتی، هیچ کار

(خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۷۸۴/۲-۷۸۳)

او می‌خواهد راه درست در پیش گیرد و از خونریزی بی‌گناهان دست بردارد؛ بنابراین، پس از صلح با سیاوش پیمان دوستی می‌بندد و چون فرزند او را می‌پذیرد:

تو فرزند باشی و من چون پدر
پدر پیش فرزند، بسته کمر

(همان: ب ۱۱۶۸)

افراسیاب شخصیت ثابتی ندارد و به قول امروزی‌ها دهن‌بین است. پس بار دیگر در میانه راه سایه شوم و سوسه‌های گرسبوز گریبان‌گیرش می‌شود و این تأثیر چنان است که باز نیمه‌اهریمنی و بدخواه وجودش او را بازیگر پرده‌های تراژدی می‌کند.

شخصیت‌های گوناگون در تراژدی‌ها هر کدام نمادی اولیه برای بشر در قالب‌های متفاوت اخلاقی، فردی و اجتماعی بوده‌اند و تضاد بین آن‌ها عامل ایجاد رخداد بوده است: «شاهنامه یعنی کتابی که منعکس‌کننده بدترین و بهترین جنبه‌های روح بشر است، برخورد این دو، گرایش می‌برد به جانب خوبی یا بدی، که میان این دو نبردی است و محتوای شاهنامه بر این نبرد جلو می‌رود» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۲۵).

اصلی‌ترین نقش در ایجاد تراژدی سیاوش

اصلی‌ترین شخصیت در ایجاد تراژدی سیاوش و شکل‌گیری فاجعه، گرسبوز است. با ورود سیاوش به توران، روزگار به کام وی می‌شود و در این میان گرسبوز موقعیت خود

(اسراف، ۲۰۰۵: ۶۸). همچنین، صمدف محقق دیگر تاجیک درباره رابطه تنگاتنگ شخصیتی رستم و سیاوش می‌گوید: «بی‌شناخت سیاوش پرده از سیمای حقیقی رستم گشوده نخواهد شد» (صمدف، ۱۳۸۵: ۱۳۷).

در این تراژدی، آنچه ذهن مخاطب را بیش از هر چیز به خود مشغول می‌کند این است که اصلی‌ترین نقش و عامل ایجاد تراژدی سیاوش کیست.

آیا سودابه عامل اصلی ایجاد تراژدی است؟

بیشتر پژوهندگان داستان سیاوش، سودابه را عامل فاجعه می‌دانند. نگارنده بر این باور است که او تنها مقدمه‌ای برای ایجاد تراژدی است و نقش فرعی شمرده می‌شود. هر چند چهره سودابه حتی از زن جادو، که فرزندان مرده خود را در اختیار او گذاشت، منفورتر است؛ زیرا زن جادو در تعهدی هر چند اهریمنی با سودابه پایبندی خود را به او تا آخرین لحظه حفظ می‌کند و به بدترین شکل کشته می‌شود اما سودابه به هیچ تعهدی پایبند نیست؛ نه تعهد به همسرش، کاووس و نه به سیاوش. او با نسبت دادن بدترین تهمت‌ها و دروغ‌ها به شریف‌ترین انسان‌ها مقدمه شکل‌گیری غم‌انگیزترین تراژدی‌ها می‌شود. اسراف درباره سودابه می‌نویسد: «این شخصیت بدیع در سیمای خود زشت‌ترین و منفورترین خصلت و اطوار

اگر نام او شکسته شود، «اگر به تن [هم] زنده باشد بی‌گمان به جان مرده است». زیرا «بی‌نامی مرگ فرهنگی و ارزشی پهلوان را در پی خواهد آورد؛ مرگی که هزار بار تلخ‌تر از مرگ تن است» (کزازی، ۱۳۷۰: ۸۲).

سیاوش پس از پذیرش صلح افراسیاب، نامه‌ای به کاووس می‌نویسد و ضمن آرزوی شادی برای شاه ایران اقرار می‌کند که نمی‌داند چه روزهایی در انتظارش است. ندانم‌کزین کار گردان سپهر چه دارد، به راز اندر از کین و مهر!

(خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۱۲۰۰/۲)

از سوی دیگر، سیاوش رمز بشردوستی مردم ایران است؛ زیرا تصمیم برون‌رفت از سرزمین خود و پذیرفتن فرجامی ناروشن را بهایی می‌کند برای نجات جان گروگان‌هایی که افراسیاب به او سپرده است. در اندیشه‌های اسطوره‌ای، او با این کار تعالی روح پهلوانی ایرانی را به اثبات می‌رساند که بگوید هیچ چیز نمی‌تواند این وجهه را خدشه‌دار کند.

گویی او به حکم محافظت از نام، این راه ناروشن را می‌رود تا آنچه رستم در وجودش پرورانده است، فرصت ظهور پیدا کند. اسراف، محقق تاجیک، می‌گوید: «رستم و سیاوش گویی صاحب یک دل و یک مغز مشترک‌اند که در وجود دو شخصیت عرض هستی کرده‌اند»

را بر باد رفته می‌بیند؛ زیرا افراسیاب:

ز جهن و ز گرسیوز و هر که بود
به کس راز نگشاد و شادان نبود
مگر با سیاوش بُدی روز و شب
ازو بر گشادی به خنده دو لب

(خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۱۴۲۵/۲-۱۴۲۴)

پس از پیوند سیاوش با فرنگیس و واگذاری حکمرانی به او، افراسیاب، گرسیوز را به سیاوشگرد نزد سیاوش می‌فرستد. هدف افراسیاب از این تصمیم چیست؟ آیا می‌خواهد گرسیوز برایش خبر چینی کند؟ آن هم از دامادی که وابستگی روحی افراسیاب به او به حدی بوده است که بی‌سیاوش آرام و خواب نداشته است. پاسخ این سؤال منفی است؛ زیرا افراسیاب توصیف پیران از سیاوشگرد و روزگار دخترش فرنگیس را با شادی و رضایتمندی برای گرسیوز بازگو می‌کند (همان: ب ۱۷۸۹). به نظر می‌رسد افراسیاب خود از طینت بد گرسیوز آگاه است. راهکارهایی که افراسیاب در ادامه داستان برای رفع سوءتفاهم به وجود آمده درباره سیاوش به گرسیوز پیشنهاد می‌کند، مؤید این دیدگاه است. شاید افراسیاب می‌خواهد قبل از آنکه دیگران خبر پادشاهی موفق سیاوش را به او بدهند، خود این خبر را به اطلاع برادر بدذاتش برساند تا شاید با این کار، گرسیوز برخلاف بی‌مهری‌هایی که در حق بیژن کرد، این بار در حق سیاوش مثبت‌بین باشد. آیا این بدان معنی نیست که افراسیاب می‌خواهد سیاوش از گزند حسادت اطرافیان در امان باشد؟ مخصوصاً از حسادت برادرش گرسیوز که از بودن با او چاره‌ای نیست. به هر حال، افراسیاب:

بدو گفت: «رو تا سیاوش‌خوش گرد

بین تا چه جای است و برگرد گرد»

(همان: ب ۱۷۳۶)

و می‌گوید که سیاوش از خارستان، بوم و بر و شارستان و برای فرنگیس کاخ‌های بلند ساخته، او را گرمای داشته است. بعد از این توصیف‌ها از گرسیوز می‌خواهد که وقتی نزد سیاوش می‌رود، از خوبی‌ها بگوید و به چشم انسانی بزرگ به او نگاه کند:

چو بینیش، چربی فراوان بگوی

به چشم بزرگی، نگه کن بدوی

(همان: ب ۱۷۴۸)

این بیت بسیار قابل تأمل است؛ آیا افراسیاب از گرسیوز می‌خواهد که به حقارت در سیاوش ننگرد و بزرگی و جلال کنونی او را ببیند؟ در واقع، این زیرکی افراسیاب را می‌رساند. گویی در آزمون‌های سه‌گانه سیاوش متوجه واکنش‌های منفی گرسیوز شده است و می‌خواهد این بار به چشم تحسین به سیاوش نگاه کند. سؤال دیگری که به ذهن می‌رسد این است که آیا افراسیاب از برادرش خواسته که خود با بزرگ‌منشی با سیاوش رفتار کند و با روشن‌نگری همه چیز را ببیند؟ به گمان ما مورد دوم با توجه به شناختی که شاهنامه از گرسیوز می‌دهد، درست‌تر است؛ زیرا افراسیاب در دنباله سخنانش از او می‌خواهد که بعد از شکار و بزم، کینه‌ها را کنار بگذارد و در این میهمانی شاد باشد و این شادی را با بردن هدایا برای سیاوش کامل کند. در ادامه نیز از گرسیوز می‌خواهد که اگر میزبان «آب دندان» (مطابق میل) باشد، دو هفته آنجا بماند:

اگر آب دندان بود میزبان

بدان شهر خرم دو هفته بمان

(خالقی مطلق: ۱۳۸۸: ۱۷۴۸/۲)

اغلب میزبانی‌ها، بزم‌ها و جشن‌ها در شاهنامه یک هفته است و در روز هشتم به کارهای اصلی پرداخته می‌شود اما در اینجا افراسیاب از گرسیوز خواسته که دو هفته در آنجا اقامت کند و البته آب دندان بودن میزبان هم شرط است. در نسخه چاپ مسکو این بیت به شکل زیر ضبط شده است:

اگر آب دارد تو را میزبان

بر آن شهر خرم دو هفته بمان

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۸۰۳/۳)

یعنی افراسیاب می‌خواهد با این کار دوستی و محبت سیاوش را در دل گرسیوز بیندازد؟ اما آیا افراسیاب در این زمینه موفق می‌شود؟ گرسیوز به سیاوشگرد می‌رود و سیاوش به استقبال او می‌آید:

گرفتند مر یکدگر را کنار

سیاوش بپرسیدش از شهریار

(خالقی مطلق: ۱۳۸۸: ۱۷۵۲/۲)

روزی دیگر، گرسیوز هدایای شهریار را برای سیاوش به ارمغان می‌آورد و این روز همان روزی است که پیکی از جریره خبر تولد فرود را برای سیاوش می‌آورد. گرسیوز و دیگران

از این خبر خوشحال می‌شوند. او می‌گوید که «پیران شد امروز با شاه جفت» اما بعد از این، به ایوان فرنگیس می‌روند. گرسیوز او را بر تخت باشکوهی می‌بیند؛ در حالی که پرستاران با کلاه زرین در پیشگاهش هستند. با دیدن این منظره، دل و مغز گرسیوز به جوش می‌آید و این تغییر احوال در چهره او نمایان می‌شود:

دل و مغز گرسیوز آمد به جوش

دگرگونه‌تر شد، به آیین و هوش

به دل گفت: «سالی دگر بگذرد

سیاوش کسی را به کس نشمرد

همش پادشاهی ست، هم تاج و گاه

همش گنج و هم بوم و بر، هم سپاه»

نهان دل خویش پیدا نکرد

همی بود پیچان و رخساره زرد

(همان: ب ۱۷۶۴-۱۷۶۱)

او برخلاف درون آشفته‌اش، سخنانی چرب و شیرین بر زبان می‌آورد و اظهار می‌کند که آنچه می‌بیند، همه حاصل رنج سیاوش است. بدو گفت: «بر خوردی از رنج خویش همه ساله، شادان زی از گنج خویش»

(همان: ب ۱۷۶۵)

سیاوش و افراسیاب دوست یکدیگرند اما گرسیوز، بعد از بازگشت از سیاوشگرد «این دوستی را می‌گسلد. در رابطه جوانب‌های که میان افراسیاب و سیاوش وجود دارد، گرسیوز آنان را به هم دگرگونه می‌نمایاند. آن‌ها تصور غلطی از یکدیگر می‌یابند و بی‌آنکه خود دشمن کسی باشند، آن دیگری را دشمن خود می‌پندارند. گرسیوز با دروغ به حقیقتی که وجود دارد هجوم نمی‌آورد بلکه با دروغ، این حقیقت دوستانه را به واقعیتی دشمنانه بدل می‌کند. دوستان را در وضع دشمنانه‌ای می‌نهد و دیگر این وضع، آن‌ها را به مقابله [با] یکدیگر می‌کشاند. گرسیوز آنان را در دایره بسته‌ای می‌راند که می‌پندارد به خود می‌روند و در آخر نیز بی‌آنکه بدانند و بخواهند، تیغ یکی بر گلوئی دیگری است. توانایی اهریمنی این شخصیت شاهنامه، در دروغ زیرکانه نیست؛ در ساختن وضعی دروغین است که در آن دوستان در رابطه‌ای مغلوب راه یکدیگر را بسته‌اند» (مسکوب، ۱۳۸۶: ۱۴۱-۱۴۰).

در داستان سیاوش، گرسیوز کینه‌توز و

خودخواه است. همه چیز را برای خود می‌خواهد، نگران است، سیاوش را با آن همه جاه و جلال برای توران زمین تهدید می‌داند؛ او را بچه شیر می‌توصیف می‌کند که با آن همه سپاه و حشمت به «پیلی بزرگ» تبدیل خواهد شد: «... ترسند ز آهنگ، پیل بزرگ» (فردوسی، ۱۳۷۳: ب ۱۹۷۹)؛ پس برای نگه داشتن موقعیت خود از هیچ خیانت و حيله‌ای دریغ نمی‌کند. تا جایی که قصد کشتن سیاوش را می‌کند. او مانع همه راهکارهای افراسیاب برای جویا شدن از واقعیت حال سیاوش و همه راهکارهای سیاوش برای دیدار افراسیاب و رفع بدبینی‌ها می‌شود. هر دو طرف را از کشف واقعیت باز می‌دارد و به سیاوش می‌گوید که اهریمن باعث بدبینی افراسیاب نسبت به تو شده است:

کنون خیره اهرمن دل گسل
ورا از تو کرده‌ست آزرده دل

(خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۱۹۸۳/۲)

به نظر می‌رسد در این قسمت تراژدی، گرسیوز ناخواسته به اینکه اسیر اهریمن بوده و به رفتار خصمانه و پرخاش‌گرانه نسبت به سیاوش و داشته شده، اشاره کرده است؛ رفتاری که دل و مغزش را به جوش آورده و مستعد ایجاد فاجعه نموده است. او افراسیاب را به تاختن به سیاوش‌گرد تحریک می‌کند. حال، سپاه افراسیاب به نزدیک سیاوش‌گرد رسیده و این خبر را طلایه‌دار سپاه سیاوش برایش آورده است. از گرسیوز پیکی می‌آید که: ای سیاوش، چاره جان کن زیرا افراسیاب:

«نیامد ز گفتار من هیچ سود
از آتش ندیدم جز از تیره دود»

(همان: ب ۲۱۰۵)

وانمود می‌کند که تمام تلاش خود را برای تغییر عقیده شهریار به کار گرفته اما نتوانسته است او را از جنگ با سیاوش منصرف کند. حال ای سیاوش، نگاه کن که چه باید بکنی. سپاه دشمن نزدیک است. لشکرت را به کجا می‌خواهی ببری؟

سیاوش ندانست بازار اوی
همی راست دانست گفتار اوی

(همان: ب ۲۱۰۶)

سیاوش به طرف ایران حرکت می‌کند اما

هنوز نیم‌فرسنگ از سیاوش‌گرد دور نشده است که سپاه افراسیاب را در مقابل خود می‌بیند و با خود می‌اندیشد شاید آنچه گرسیوز به او گفته، راست بوده و خیانتی در کار نبوده است. ترفند و دروغ چنان ماهرانه است که قربانی را هنوز متوجه قربانی شدنش نکرده است. سیاوش و افراسیاب در برابر یکدیگر ایستاده‌اند؛ متحیرند. تا این زمان هیچ کینه‌ای بین آن دو نبوده و هنوز هم نیست؛ پس چرا مقابل یکدیگرند؟ این سؤالی است که شاه جوان از شهریار توران می‌پرسد: چنین گفت از آن پس به افراسیاب

آنچه بیش از هر چیز دیگر دربارهٔ سیاوش قابل تأمل است، پایبندی او به نام است که بزرگ‌ترین ارزش پهلوانی به حساب می‌آید

که ای پر هنر شاه با جاه و آب!
چرا جنگجوی آمدی با سپاه؟
چرا کشت خواهی مرا بی‌گناه؟

(همان: ب ۲۱۶۹-۲۱۷۰)

به‌کار بردن واژهٔ هنرمند و جاه و آب در این بیت بسیار قابل تأمل است. هنرمند از سایرین احساس قوی‌تری دارد؛ مخصوصاً نسبت به نزدیکان و کسانی که او را تکیه‌گاه خود می‌کنند؛ عواطف بسیار انسانی‌تری دارد. افراسیاب در اوایل ورود سیاوش او را به هنر آزمون. چوگان و تیراندازی و شکار، هنرهای پهلوانی است که سیاوش در هر سه بسیار موفق بوده است. این خود دلیلی است بر هنرمندی و هنردوستی افراسیاب، که به دنبال آن عشق و علاقهٔ بسیار زیادی به سیاوش پیدا کرد؛ تنها او را زاردار شهریار بود و این دو دلیلی قوی بر تعجب سیاوش است که چرا شاهی چنین آبرومند و دارای

شهریاری توران زمین با سلاح به جنگ داماد بی‌گناه خود آمده است.
سیاوش چنین ادامه می‌دهد که با این کار:
«سپاه دو کشور پر از کین کنی؟
زمان و زمین پر ز نفرین کنی؟»
(همان: ب ۲۱۷۱)

و این بدترین پیامد آمدن سیاوش به توران است؛ زیرا او از خون‌ریزی بیزار است. به دیار دشمن پناهنده می‌شود تا از ریختن خون بی‌گناهان جلوگیری شود اما بعد از این همه غربت، خود قربانی است که بی‌هیچ دلیل موجهی مورد سوءظن شاه قرار گرفته است و می‌داند که خون او باعث ریخته شدن خون‌های بسیاری در آینده خواهد شد. پس تلاش می‌کند که مانع این فاجعهٔ بشری شود؛ برای همین است که رو به ایران می‌کند اما دیر شده است. گرسیوز در آغاز به علت احساس حقارت در برابر سیاوش کینهٔ او را به دل گرفته بود و سپس ترس پادشاهی بیگانه بر توراتیان و از دست دادن آنچه دارد؛ این کینه را برای گرسیوز موجه‌تر می‌کند و تمامی وجودش را چنان فرا می‌گیرد که مرگ سیاوش انگیزهٔ حیات او می‌شود. زنده است که او را بکشد، تا آنجا که به افراسیاب اجازه نمی‌دهد سیاوش را به ایران باز فرستد. اینک، نفرت، فرمانروای مطلق است نه ترس. پس، بی‌آنکه مجال پاسخ‌گویی به افراسیاب بدهد، خود در پاسخ

به سیاوش چنین می‌گوید:

گر ایدر چنین بی‌گناه آمدی
چرا با زره نزد شاه آمدی؟

پذیره شدن زین نشان، راه نیست
سنان و سپر هدیهٔ شاه نیست

(همان: ب ۲۱۷۴ - ۲۱۷۱)

سیاوش با شنیدن این سخنان یقین می‌کند که همهٔ این آشوب‌ها و برانگیختن افراسیاب، کار گرسیوز است؛ گرسیوزی که زین پیش نزد او اشک ریخته و اظهار نگرانی کرده بود که مبدا سیاوش نیز مانند اگریث قربانی افراسیاب شود. خود را دوستدار او خوانده و خواسته بود که بی‌سلاح و بی‌سپاه با شهریار روبه‌رو نشود و جان خود را به خطر نیندازد. حال، آخرین جمله‌های او محکوم کردن سیاوش در برابر افراسیاب است که اگر بی‌گناهی، چرا زره بر تن داری و چرا

این گونه به استقبال شهریار آمده‌ای؟
«نیکی و بدی در سیاوش و گرسیوز ذاتی است. هر دو در طلب «نیاز» خویشتن‌اند که از آن یکی در هماهنگی با خدا و جهان است و از آن دیگری در نابودی رقیبی که ناچار چون آفتاب برمی‌آید و این سایه را فرو می‌شوید» (مسکوب، ۱۳۸۶: ۱۲۴).

اکنون، **اهریمن درون گرسیوز** کامیاب شده است؛ این کامیابی بسیار کوتاه و بدعاقبت است اما به هر حال او به آنچه در تکاپویش بوده، رسیده و توانسته است وجود شاه توران را نسبت به کسی که تا چندی پیش محرم اسرار او بوده، پر از کینه و نفرت کند.

«چو گفتار گرسیوز افراسیاب

شنید و برآمد بلند آفتاب

همی گفت یکسر به خنجر دهید

بر این دشت، کشتی به خون بر نهید»
(خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۲/۲۱۷۷-۲۱۷۵)
اما سیاوش هزار سپاهی خود را از جنگ بر حذر می‌دارد. او آن روز را بهره‌سروش خود می‌داند و می‌گوید اگر تقدیر است روزگار مرا بی‌گناه تباہ کند:

«به مردی مرا زور و آهنگ نیست

که با کردگار جهان جنگ نیست»

(همان: ب ۲۱۶۷)

آنچه در وجود سیاوش بیش از هر چیز نمود دارد، پرهیز از هر کاری است که چشم او را بر بشر دوستی ببندد. در ابتدای داستان با نافرمانی پدر، جان صد گروگان را نجات می‌دهد و در پایان داستان با پرهیز از جنگ دروغین، صلح دوستی خود را ثابت می‌کند. آ. سی. برکینسکی داستان سیاوش را بلندترین قسمت شاهنامه می‌داند و او را نماینده صلح معرفی می‌کند.

«در بین آثار بزرگ ادبی، ما تقریباً به هیچ اثری بر نمی‌خوریم که تأییدکننده ظلم و نکبت و شقاوت باشد. برعکس، در تاریخ ادبیات جهان این مبارزه مداوم و مستمر گاه پنهان و گاه آشکار بین ادبیات و عوامل فاسدکننده و فروکننده زندگی، چون ابتدال، دروغ، ریاکاری، حرص، استثمار، حق‌کشی، اسارت، تبعیض و مردم‌آزاری، که حاکی از نارسایی امور هستند، دیده می‌شود» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۶).

اما در این میان، تراژدی‌ها از اهمیت بیشتری برخوردارند؛ چنان‌که ارسطو نیز باور دارد: «تراژدی غایت و غرض خود را بهتر تحقق می‌دهد و بر حماسه هم برتری دارد» (زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۱۷۰). هدف تراژدی رها کردن انسان از اسارت خود است و تلاش می‌کند قید و بندهایی را که مانع رسیدن انسان به دنیای برتر است، از دست و پایش بردارد و او را برای رسیدن به خودآگاهی و تشخیص هنجار و ناهنجار یاری کند.

نتیجه

اهریمن درون در قالب حسد، گرسیوز را عامل محرک در ایجاد تراژدی سیاوش می‌کند که این خود زمینه جنگ‌های کین‌خواهانه طی سال‌های متمادی شده است.

فردوسی با توصیف روانی ژرف شخصیت‌های مثبت و منفی و میانه، الگویی از بسیاری شخصیت‌های نوع بشر را در طول زمان به تصویر کشیده که با روان‌شناسی نوین قابل تطبیق است.

یافتن پیام و نکات نهفته در اسطوره‌ها، حماسه‌ها و تراژدی‌ها و نمایاندن آن‌ها به جامعه امروز برای کاربرد عملی ناگزیر است. اسطوره‌ها و به‌ویژه تراژدی‌ها، مانند آینه، واقعیت‌ها را در خود بازتاب می‌دهند تا هر کسی جایگاه واقعی خود را بشناسد و این‌گونه راه برون‌رفت بسیاری از مشکلات هموار می‌گردد. داستان‌ها و تراژدی‌ها سرشار از پند و اندرزند و حکمت و کار نویسندگی و شاعر تلاش اخلاقی در راستای آموزش بشریت است؛ به‌ویژه یادآوری به آنان که فرمان‌روایند و رسالتی انسانی دارند که اگر جز این باشد، آن حاکمان می‌توانند اهریمنی شوند چون ضحاک یا جمشید که با ناسپاسی در برابر خداوند، فر ایزدی از او گسست و یا افراسیاب که تحت تأثیر دسیسه‌های اهریمنی اطرافیان، تلاش کرد با ریختن خون سیاوش، ریشه انسانیت پاک را بخشکاند اما چنین نشد؛ چرا که نیکی و راستی هیچ‌گاه نابود نخواهد شد. در این میان، ارزش اسطوره‌های خردگرایانه ایران بیش از پیش نمایان می‌شود؛ چرا که می‌توان با نکته‌یابی و تحلیل روان‌شناسانه

الگوهای شخصیتی مثبت، برتر و همسان با زیرساخت‌های فرهنگ اصیل ایران ارائه داد؛ زیرا این آثار نتیجه ژرفاندیشی خردمندان است.

منابع

۱. استراوس، کلودوی (۱۳۸۰). **اسطوره و تفکر مدرن**. مترجمان: فاضل لاریجانی، علی جهان پولا. چاپ اول. تهران: نشر فرزان.

۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰). **جام جهان‌بین**. چاپ چهارم. تهران: انتشارات توس.

۳. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۸). **چهار سخن‌گوی وجدان ایران**. چاپ پنجم. تهران: نشر قطره.

۴. بازگیر، نسرين (۱۳۹۴). **نمادهای داستان سیاوش در شاهنامه فردوسی**. چاپ اول. گرگان: انتشارات مکتوم قلی فراغی.

۵. بازگیر، نسرين (۱۳۹۴). **دو فرضیه درباره داستان سیاوش - فصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی**. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.

۶. حسن‌نژاد، محمودرضا (۱۳۹۲). **سخن‌سنجی از دیدگاه نظامی گنجوی در خمسه**. چاپ اول. گرگان: انتشارات مکتوم قلی فراغی.

۷. شمیسا، سیروس (۱۳۷۰). **بیان**. تهران: انتشارات فردوس.

۸. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۰). **مازهای راز. جستاری در شاهنامه**. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.

۹. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸). **به کوشش جلال خالقی مطلق. دفتر یکم و دوم**. چاپ دوم. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

۱۰. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳). **شاهنامه**. به کوشش سعید حمیدیان. براساس چاپ مسکوب ج ۱، ۲، ۳. تهران: نشر قطره.

۱۱. مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۱). **تن پهلوان و روان خردمند**. تهران: انتشارات طرح نو.

۱۲. مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۶). **سوک سیاوش**. چاپ هفتم. تهران: انتشارات خوارزمی.

۱۳. نظامی گنجوی (۱۳۸۷). **لیلی و مجنون**. براساس نسخه وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ هشتم. تهران: نشر قطره.

۱۴. نظامی گنجوی (۱۳۸۸). **شرفنامه**. براساس نسخه وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ پنجم. تهران: نشر قطره.

۱۵. یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۹). **مشکلات روانی انسان مدرن**. مترجم: محمد بهفرورزی. چاپ دوم. تهران: دیبا.

۱۶. یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۵). **مبانی روان‌شناسی تحلیلی**. مترجم: محمدحسین مقل. تهران: رودکی.

منابع تاجیکی و روسی

۱. رحمانف، عبدالجبار (۱۳۸۸). **پندارهای اساطیری در ادبیات تاجیکی**. ترجمه. تاجیکستان. دوشنبه: پژوهشگاه فرهنگ فارس و تاجیک.

۲. صمدف، ولی (۱۳۸۵). **مهرنامه**. جشن هشتاد سالگی استاد محمد جان شکوری. رایزنی ایران در تاجیکستان.